

بازخوانی انتقادی تاریخ (گفتمان کاوی تاریخ‌نگاری کردستان)

جلیل کریمی^۱، کمال خالق‌پناه^۲، جلال‌الدین رحیمی^۳

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۱۸ تاریخ تایید: ۹۴/۹/۱۸

چکیده

تاریخ‌نگاری یکی از سازوکارهای معنابخشی به هویت‌های فرهنگی معاصر، از طریق حافظه جمعی، روایت، فانتزی (خیالپردازی) و اسطوره است. یکی از حوزه‌هایی که به بازاندیشی انتقادی تاریخ پرداخته و آن را در رابطه با قدرت و نظام‌های سلطه مجدداً صورت‌بندی کرده، نظریه پسااستعماری است. این نوشتار تلاشی برای بازخوانی تاریخ کردستان، جنبه‌های روایی و صورت‌بندی‌های گفتمانی آن، از این منظر انتقادی است. در این جستار با روش و نظریه گفتمان به بررسی آثار و متون تاریخی نویسندگان کرد و غیرکرد درباره کردستان پرداخته شده است. نتیجه کلی این مطالعه آن است که گفتمان استعماری و گفتمان ملی‌گرای، چارچوب‌های اصلی این تاریخ‌نگاری بوده و در آنها، روایت‌های اروپامدار و غایت‌انگار ناسیونالیستی، بر سازنده اصلی فرم روایی این تاریخ هستند. ویژگی اصلی این فرم روایت و این رویکرد تاریخ‌نگاری فقدان اشکال تاریخ‌نویسی فرودستان و صدای آنهاست.

واژگان کلیدی: تاریخ، تاریخ‌نویسی، روایت، کرد، کردستان، گفتمان کاوی، پسااستعمار.

j.karimi@razi.ac.ir
kkhaleghpanah@gmail.com
jalalrahimi46@yahoo.com

۱- استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه رازی.
۲- استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه کردستان.
۳- کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه رازی.

مسئله

درک تاریخ، برای تجربه‌ی فرد و جامعه، خود و دیگران و نیز سیاست مهم است. تاریخ این داستان را که «چگونه آنی شدیم که هستیم» روایت می‌کند؛ زمان حال را بخشی از یک سیر پیوسته قرار می‌دهد و به آینده‌های ممکن اشاره می‌کند. سخن گفتن از هرگونه تاریخی مستلزم پیشفرض گرفتن مردمی است که به آن تاریخ تعلق دارند. البته مردم نیز واقعیت‌های بلامنزاع تاریخی نیستند. مردم رخدادهای ساده‌ی تاریخی یا اعضای از اجتماعات سیاسی نیستند؛ آنها استراتژی پیچیده‌ای از دلالت اجتماعی‌اند. مردم به عنوان فرایندی از مفصل‌بندی و مذاکره‌ی سیاسی، در وضعیت‌های اجتماعی متضاد رخ می‌دهند (بابا، ۱۹۹۴: ۲۱۱ و ۲۱۵). به عبارتی کنش تاریخ‌نویسی نه تنها با هویت‌ها در ارتباط است بلکه جز درون ذاتی آنها نیز هست. هر چند که تمام سعی تاریخ‌نویسان و نهادهای مرتبط با انتشار تاریخ در این است که خصلتی فرازمانی و فراتاریخی به این فرایند در حال شدن ببخشند. بر این اساس نوشتن تاریخ در خلاء اتفاق نمی‌افتد بلکه خود محصول تخصیصات سیاسی و اجتماعی است. این مساله زمانی بغرنج‌تر می‌شود که نوشتن تاریخ با ساختارهای نهادینی گره خورده است که روایت نهایی آن را رقم می‌زند. نوشتار تاریخی خود نیز در نهادینه کردن سلطه و سرکوب همدست نظام‌های قدرت است.

این گزاره که «تاریخ را فاتحان می‌نویسند» عمل نوشتن را به امری نهادی گره می‌زند. بدین معنی که خود نوشتن فعلی خنثی نیست بلکه به شکل مداومی سیاسی است. نوشتن تاریخ قبل از آنکه عملی ایجابی باشد، دارای سویه‌های سلبی است. فاتحان خود را روایت می‌کنند، می‌نویسند و منتشر می‌کنند البته پس از آنکه مهر سکوت را بر لبان زیردستان خود زده باشند. سیاست و دستگاه‌های آن شبکه‌ی درهم‌تنیده‌ای از قدرت و دانش را در اختیار دارند تا تاریخ را بنویسند. نوشتن تاریخ با آرشیوی از سکوت‌ها، چشم‌پوشی‌ها و رویگردانی‌ها همراه است.

تاریخ گفتمانی است که مشروعیت خود را از ساختارهای قدرت کسب می‌کند و حق انحصاری سخن‌گویی در باب گذشته را به خود اختصاص می‌دهد. تاریخ و گذشته را نمی‌توان یکسان دانست بلکه از یکدیگر فاصله دارند. گذشته رخدادی سپری شده است که تاریخ سعی در بازگویی و تفسیر آن دارد. از این نظر تاریخ گزارشی واقع‌گرایانه از گذشته نیست، بلکه یک صورت‌بندی از سوی نگاه‌های نهادین و خیره‌ی قدرت است. تاریخ در حکم گفتمانی متجلی می‌شود که آپاراتوس قدرت در لایه‌های زیرین آن نفوذ کرده است و خود را لایه لای گزارش بی‌غرض از واقعیت پنهان می‌کند. آنچه گذشته می‌نامیم صرفاً از طریق مقولات مفهومی ایدئولوژیک بازسازی شده است (جنکینز، ۱۳۹۰). گذشته به سخن گفتن با ما ادامه می‌دهد اما

نه از طریق گذشته‌ای واقعی و در دسترس بلکه تاریخ توسط حافظه‌ی جمعی، فانتزی (خیالپردازی)، روایت و اسطوره‌پردازی‌ها برساخته می‌شود (هال، ۱۹۹۳). به عبارتی دیگر تاریخ میانجی درک ما از گذشته است و کرداری گفتمانی است که سعی در تسخیر و تفسیر گذشته را دارد. بر این اساس نوشتن تاریخ نیز کنشی سیاسی است که همزمان درارای مرکز است و حاشیه‌های خود را می‌آفریند. تاریخ، هژمونی فرادستان است و دیگری‌های خود را نفی می‌کند. در این فضای نظری و مفهومی، این نوشتار به طرح بحث و طرح پرسش درباره‌ی تاریخ‌نویسی کردستان پرداخته است. حوزه مناقشه‌برانگیزی که کانون گفتمان‌پردازی‌های گوناگون بوده است. با شکل‌گیری دولت‌های مدرن در خاورمیانه و فرایند ملت‌سازی در این منطقه، کردها موضوع سیاستی بودند که اکنون به عنوان سیاست‌های دیگری‌سازی می‌شناسیم. نگاهی گذرا به تجربه‌ی خاورمیانه در قرن بیستم بیانگر این نکته است که کردها در برابر سیاست‌های ملت‌سازی به صورت غیریتی بنیادین ترسیم شده‌اند که همواره نظم حاکم را تهدید می‌کند. سیاست‌های دیگری‌سازی و دیگری‌ستیزی (از قبیل هویت‌زدایی‌ها در چارچوب بازنمایی‌های مخدوش، تبعیدهای برنامه‌ریزی شده، نام‌زدایی از طریق اخراج‌های دسته جمعی و پاک‌سازی قومی)، کردها را به موقعیت در-حاشیه‌بودگی رانده است. این خشونت ساختاری، مادیت خود را به شکلی خشن در عملیات انفال و شیمیایی کردن «هلبجه» نشان داده است.

مسئله خاص جستار حاضر این است که کردها در رابطه با تاریخ چه جهت‌گیری را داشته‌اند؟ شکل مواجهه آن‌ها با امر تاریخی چگونه بوده است و چه جایگاهی را در رابطه با موقعیت حاشیه‌ای داشته‌اند؟ ترکیب‌بندی آن‌ها از امر تاریخی و اکنون‌شان چگونه بوده است؟ اکنون به عنوان نقطه‌عزیمت به گذشته را چگونه صورت‌بندی کرده‌اند و این صورت‌بندی چه پیوندی با گفتمان تاریخی دارد؟ آیا آن‌ها از طریق گفتمان تاریخی توانسته‌اند پرسش‌های انتقادی در باب پدیده‌ی مدرن دولت-ملت در خاورمیانه، مطرح کند؟

در تاریخ‌نویسی کردستان بیشترین پرسش‌ها در باب گذشته‌های دور مطرح شده است و کوچکترین تلاشی برای صورت‌بندی تاریخ لحظه‌ی حال و پرابلماتیزه کردن اکنونیت کردها صورت نگرفته است. فضایی که بیشترین امکان‌رهایی را رقم می‌زند. تا کنون پرسش‌های اندکی حول این مساله شکل گرفته است که تاریخ‌نویسی چه فرایندهایی را سپری کرده است و از چه زمانی خود تاریخ کردستان به مثابه حوزه‌ای مسئله‌دار فاش می‌شود؟ بازخوانی انتقادی صورت‌بندی‌های گفتمانی امر تاریخی با تکیه بر موقعیت آن‌ها در قرن بیستم، هدف این نوشتار است.

مساله‌ای که بیشترین استیصال را در پی داشته است، وجود نوعی خلاء در روایت‌پردازی تاریخی رنج اجتماعی سوژه‌های قربانی این قلمرو سرزمینی است. بر این مبنا می‌توان گفت که

کردها از فقدان تاریخی انتقادی رنج می‌برند. هدف این نوشتار بازیابی و ایجاد صدا برای سوژه‌های ستمدیده نیست بلکه مواجهه‌ی نقادانه با تاریخ نوشته‌شده است و بر این مبنا به چالش کشیدن گفتمان روایی تاریخ کردستان بر اساس مفروضات فوق است. طبق این گزاره این نوشتار بیشتر به طرح بحث نزدیکتر است و پیش از آن که چیزی را بسازد، به واسازی و افشا می‌پردازد. هدف این نوشتار پرابلماتیزه کردن تاریخ کردستان بر مبنای موقعیت فرودستی آن‌هاست. طرح این موضوعات آن روی ضروری می‌نماید که بازیابی و بازخوانی صدای فرودستان در نوشتار تاریخی بدون واسازی تاریخ نوشته شده امکان‌پذیر نیست.

اگر این فرودستی قرن بیستمی پیامد بنیادهای مدرن است، بنابراین بازخوانی این موقعیت به معنای مواجهه‌ای نقادانه و بازاندیشانه و سوژکتیو با تجربه‌ی مدرنیته در جهان سوم است؛ جغرافیایی که در آن مدرنیته با فاجعه گره خورده است. بنابراین، چنین درگیری نقادانه‌ای به بازخوانی خصلت چندزبانی مدرنیته (بنگرید به شولتسه، ۱۳۸۳: مقدمه) کمک می‌کند. اما بازگویی این روایت‌های فرودست از مدرنیته که همواره حضوری غایب داشته‌اند در چارچوب گزینه‌های دوگانه و ذات‌گرایانه فراروایت مدرنیته امکان‌پذیر نیست. تاریخ‌های فرودست از طریق ماندن در بازی خود و دیگری قابل روایت نیست. تنها براساس نقد واسازانه‌ی بنیادهای هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی فراروایت مدرنیته است که فضای جدیدی برای بازگویی این تاریخ‌ها به وجود می‌آید (توفیق، ۱۳۹۰: ۱۶).

پیش از این مطالعه، در باب بازخوانی آثار مکتوب، که توسط نویسندگان غربی نوشته شده‌اند، می‌توان به دو پژوهش زیر اشاره کرد که به سیاست‌های بازنمایی کردها پرداخته‌اند. در مقاله‌ی با عنوان «*یا شرق‌شناسی را پایانی هست؟*» (بازری و کریمی ۱۳۸۵) به مسأله‌ی بازاندیشی تاریخ کردستان پرداخته شده است. وی با استفاده از رویکرد شرق‌شناسی ادوارد سعید و با روش تحلیل گفتمان به بررسی نحوه‌ی بازنمایی سوژه‌ی کرد در آثار مکتوب درباره‌ی آن‌ها می‌پردازد. دو کتاب «جامعه‌شناسی مردم کرد» اثر مارتین برویسن سن و با این «رسوایی چه بخشایشی» اثر جانانان رندل متون مورد تحلیل این مقاله هستند. در نهایت موقعیت استراتژیک مؤلفان درون گفتمان شرق‌شناسی آشکار می‌شود و کلیشه‌های شرق‌شناسانه‌ی این متون که درباره‌ی کردها به کار گرفته شده است مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

کوثری و احمدزاده (۱۳۹۳) در مقاله‌ای تحت عنوان «*زیبایی‌شناسانه کردن دیگری، تحلیل رتوریک بازنمایی کردها در سفرنامه‌های غربی*» به مسأله‌ی بازنمایی کردها و شناسایی ابزارهای رتوریکی پرداخته‌اند که مورد استفاده‌ی متون سفرنامه‌ها در برساختن متنی تفاوت فرهنگی بوده است. چارچوب نظری این کار از مطالعات پسااستعماری به ویژه آرای ادوارد سعید، دیوید سپر، مری پرات و استوارت هال بوده الهام گرفته است. روش‌شناسی مورد استفاده آن‌ها، تحلیل

رتوریک است. یافته‌های آن‌ها نشان می‌دهد که استراتژی‌های زیبایی‌شناسانه کردن هم در متون دوره متقدم استعمار و هم در دوره‌ی متأخر به کار رفته است.

«مسئله‌ی تاریخ» و نظریه‌ی پسااستعماری

نظریه‌ی پسااستعماری یک گفتمان تقابلی در برابر نظام‌های دانشگاهی غرب است که در تلاش برای تغییر قلمروهای شناخت به نوعی است که معرف گروه‌های حاشیه‌ای نیز باشند. رابرت یانگ می‌نویسد: «گفتمان پسااستعماری از اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ مجموعه نوشته‌ای را انتشار داد که سعی در تغییر شیوه‌های سلطه‌گرایانه‌ی دارد که در آن روابط میان غرب و غیرغرب و دنیای آنها مشاهده می‌شود. چگونه نظام‌های مسلط دانش بر تنزل گفتمانی و سرکوب سازمانی و نهادینه شده‌ی جوامع فرودست و سنت‌های غربی به حاشیه رانده شده تاثیر گذاشته‌اند (پری، ۱۳۹۱: ۲۰۷).

اندیشمندان این نظریه توانستند با استفاده از ادبیات انتقادی غربی، به بازتئوریزه کردن مفهوم جهان‌سوم به مثابه مفهومی رادیکال برای رهایی از نگاه خیره غربی دست بزنند و اروپامداری و قوم‌محوری نهفته در معرفت غربی و اشکال توطئه‌آمیز آن را افشا سازند و گفتمان انتقادی جدیدی بیافرینند. مطالعات شرق‌شناسی و نقد آن را برای اولین بار انور عبدالملک در دهه‌ی شصت آغاز کرد و سپس توسط ادوارد سعید گسترش پیدا کرد. عبدالملک از اروپا محوری در گفتمان علوم اجتماعی و انسانی در اروپا یاد می‌کنند و شرق‌شناسی را به مثابه «دیسپلین» (نظام خاصی از دانش) ارزیابی می‌کند که در آن شرق به دیگری بدل می‌شود شرق و شرقی به عنوان موضوع (ابژه)، مطالعه‌ای توجه داشته‌اند که با نوعی دیگری بودن در پیوند است (بنگرید به عبدالملک، ۱۳۹۲: ۷۹).

شرق‌شناسی^۱ (۱۹۷۸)، اثر جریان ساز ادوارد سعید، که اغلب نقطه‌ی عطف و عامل شتاب‌دهنده پسااستعمارگرایی تلقی می‌شود، نماینده‌ی اولین مرحله نظریه پسااستعماری است (گاندی، ۱۳۹۱: ۹۷). سعید بر آن بود که نوشتار غربی از طریق بازنمایی‌های خیالی (برای مثال در رمان‌ها)، از طریق توصیفات ظاهراً واقعی (در گزارش‌های روزنامه‌ای و سفرنامه‌ها) و از طریق ادعایشان مبنی بر دانش آنها درباره‌ی تاریخ و فرهنگ شرقی (کتاب‌های تاریخی و نوشته‌های انسان‌شناختی)، شرق را تصویر می‌کنند (برتنس، ۱۳۸۴: ۳۲۶).

سعید شرق‌شناسی را به عنوان یک دیسپلین مورد تحلیل تبارشناسانه قرار می‌دهد. وی شرق‌شناسی^۲ را این گونه تعریف می‌کند: «شرق‌شناسی یک اسلوب اندیشیدن است که بر پایه‌ی تفاوت‌های هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه بین مشرق‌زمین و مغرب‌زمین شکل گرفته

1. orientalism
2. orientalism

است؛ شرق‌شناسی یک شیوه‌ی غربی برای سلطه بر مشرق‌زمین و تغییر ساختار آن و اعمال قدرت بر آن» (سعید، ۱۳۹۰: ۲۲-۲۱).

الهام سعید از فوکو و گرامشی، ساخت‌گفتمانی شرق‌شناسی را آشکار ساخته است که به معنی مجموعه‌ی بین‌رشته‌ای هژمونیک مولد است که «شرق» را برساخته و به انقیاد در می‌آورد (ریچارد، ۲۰۰۶: ۶-۲۳۵). در کار سعید، رژیم قدرت رشته‌ای که در شرق‌شناسی استعمال شده، مشرق‌زمین واقعی را به درون شرق‌گفتمانی منتقل کرده است (مور، ۲۰۰۰: ۳۶). بنابراین شرق‌شناسی در حکم کتابخانه یا آرشیوی بود که در آن چگونگی رفتار شرقی‌ها تصویر می‌شد. «شرق‌شناسی شیوه‌ای از فانتزی غربی است که چیزی درباره‌ی واقعیت نمی‌گوید» (یانگ، ۲۰۰۵: ۱۵۲).

ایده غرب و بقیه^۱ استوارت هال، ساخت‌گفتمانی را آشکار می‌سازد که در آن غرب و غیرغرب در پیوند با یکدیگر مفصل‌بندی می‌شوند. گفتمان غرب و بقیه نظام بازنمایی است که در مرکز آن مفاهیم غرب و بقیه جای دارند. اینگونه تقابل‌های دوتایی برای تمام نظام‌های زبانی و نمادین و برای تولید خود معنا، بنیادی هستند: درک غرب از خودش، از هویتش، از رهگذر درک اروپایی از تفاوت آن با دنیاهای دیگر شکل گرفت که چگونه خود را در رابطه با این دیگران بازنمایی می‌کند. در واقعیت، تفاوت‌ها اغلب به صورت نامحسوس یکدیگر را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند (هال: ۴۹).

پرسش اصلی نظریه‌ی پسااستعماری این است که چگونه می‌توان درباره‌ی موقعیت‌های متفاوت و متکثری که خارج از دنیای غرب هستند سخن بگوییم و درکی از شرایط اجتماعی تاریخی آن داشته باشیم. یا به عبارت دیگری چگونه می‌توانیم دیگری را تثویز کنیم؟ دیگری‌ای که در لایه‌های مختلف بازنمایی به صورتی مخدوش خلق شده و کماکان به سکوت واداشته شده است. از این منظر است که نظریه‌ی پسااستعماری شیوه‌ی نگرش متفاوتی برای دیدن و دریافتن چیزها به ما عرضه می‌کند. این مجموعه حوزه‌ی کوچنده‌ایست که در جهان‌های دیگر (غیر از غرب) می‌آغازد و اولویت‌هایش در همان جا باقی می‌ماند. این نظریه با جهان سوم آغاز می‌کند، جهانی که قلمروی جغرافیایی و مفهومی است و زیر نگاه خیره‌ی غربی به صورتی فرودست در حاشیه نگه داشته شده است. «جهان سوم دنیای پسااستعماری است» (یانگ، ۱۳۹۱: ۲۷).

نظریه‌ی پسااستعماری رویکردی از پایین به بالا است؛ از دیدگاه انسان‌ها و طبقاتی که درون گفتمان‌های دانش - قدرت، فرودست و خاموش شده‌اند. «جهان را از پایین نگاه کردن» بدین

معنا است که گوش شنوایی برای گروه‌های به حاشیه رانده شده داشته باشیم که علی‌رغم حضور واقعی آنها، دیده نمی‌شوند و صدایشان به جایی نمی‌رسد. بنابراین بر ارزش انسان‌های معمولی و فرهنگ آنها و دانش معمولی‌شان تاکید دارد. دغدغه بنیادین در اینجا آن است که آیا فرودستان می‌توانند سخن بگویند؟ (برای مثال بنگرید به اسپوواک ۱۹۸۷).

یکی از جنبه‌های نقادی سعید در شرق‌شناسی در باب «تاریخ و دانش تاریخی» صورت می‌گیرد. به گفته یانگ در کار ادوارد سعید می‌توانیم مسئله‌مندی^۱ اشکال تاریخی دانش تاریخی را با مساله اروپامحوری و امپریالیسم اروپایی مرتبط سازیم (یانگ ۱۳۹۰: ۹۱). نقطه اتصال جستار حاضر با نظریه‌ی پسااستعماری، فلسفه‌ی تاریخ است.

از میان نظریه‌پردازان پسااستعماری، اسپوواک در این زمینه بر مقوله «فرو دست»^۲ متمرکز است. چرا که فرو دست بودن معادل بریدن از فرایند روایت کردن تاریخ است. فرو دست بودن به معنای خرد شدن در زیر رخداد‌های تاریخی است. فرو دست به معنای عام به طبقه‌ای گفته می‌شود که از لحاظ موقعیت پایین‌تر از دیگران هستند و او این اصطلاح را برای توصیف طبقات پایین جامعه استعماری از قبیل بی‌خانمان‌ها، بیکاران، کشاورزان با درآمد بخور و نمیر و کارگران روزمره به کار گرفت. اسپوواک توجه ما را به اکثریت استعمار شادگان جلب می‌کند که جایی در تاریخ نداشته‌اند چرا که نتوانسته‌اند یا اجازه نیافته‌اند که صدای خود را به گوش جهانیان برسانند. میلیون‌ها نفر تحت نظام استعماری آمده‌اند و رفته‌اند بدون اینکه اثری از خود بر جای بگذارند. از این رو جایگاه فرودستان در خلق تاریخ نادیده گرفته می‌شود. اسپوواک در مقاله‌ی «آیا فرودستان می‌توانند سخن بگویند» (۱۹۸۸)، زمینه‌هایی را شرح می‌دهد که در آنها نظام‌های بازنمایی، به نحوی خشونت بار شخصیت فرودست جنسیتی را بی‌خانمان کرده و خاموش می‌سازد. پرسش‌های اسپوواک نتیجه‌ی روندی بود که در ۱۹۸۰ توسط گروهی از اندیشمندان معروف به «گروه مطالعات فرودستان» آغاز شد. «راناجیت گوها» هدف برنامه مطالعات فرودستان را جبران شکاف و عدم توازن می‌داند که در کار نظام آکادمیک بوجود آمده است (به نقل از چاکرابارتی، ۲۰۰۲: ۵). آنچه آشکارا از دید این گونه تاریخ‌نگاری‌ها دور مانده، «سیاست‌های مردم» است که به ادعای گوها قلمروی است مستقل و خودآیین که وقتی سیاست‌های نخبگان از مد افتاد، فعالیتش سر می‌گیرد. «آنها (طبقات نخبه) تاریخ ناسیونالیستی را به مثابه‌ی داستان دستاوردها توسط طبقات نخبگان می‌نویسند، چه نخبگان هندی و چه بریتانیایی؛ و نتوانسته‌اند سهم خود مردم را شرح دهند؛ سهمی که مستقل از نخبگان برای ساختن و توسعه‌ی این ملی‌گرایی بوده است» (چاکرابارتی، ۲۰۰۲: ۷). به بیان

1. problematic
2. subaltern

چاکر ابارتی: «هدف بیان شده‌ی مطالعات فرودستان تولید تحلیلی تاریخی‌ای است که از طریق آن گروه‌های فرودست به مثابه‌ی سوژه‌های تاریخ دیده شوند» (همان). بنابراین ریشه‌های نظری مطالعات فرودستان به رویکرد ضد نخبه‌گرایانه‌ی مارکسیستی به تاریخ برمی‌گردد که به نوشتن به تاریخ - از - پایین^۱ باور دارند.

اسپیواک می‌نویسد: «مساله‌ی نخست من با جمعی از روشنفکران موسوم به گروه مطالعات فرودستان رودررو شده است. آن‌ها می‌بایست که بپرسند: آیا فرودستان می‌توانند سخن بگویند؟» (اسپیواک، ۱۹۸۸: ۷۸). تمرکز اسپیواک بر فرودستی به معنای این نیست که وی به نفع یا به هدف سخن گفتن از جانب فرودستان اقدام کند، بلکه تمایل دارد تا زیر دستان را از سوء تاویل نجات دهد و این مهم که «فرودست با چه صدا_ آگاهی ای می‌تواند سخن بگوید» (اسپیواک ۱۹۹۸: ۲۸۵).

فرودست جنسیتی از آن رو ناپدید می‌گردد که ما هیچگاه نمی‌شنویم او درباره‌ی خود سخن بگوید او صرفاً واسطه‌ایست که گفتمان‌های رقیب، برای بازنمایی ادعاهای خودشان به کار می‌گیرند. به این معنا که تاریخ بر ساختن هدفمند یک بازنمایی خاص از یک موضوع خاص می‌باشد که می‌تواند فاقد هرگونه هستی یا واقعیت بیرون از بازنمایی باشد. از نگاه اسپیواک تاریخ نه تنها قلمروی خنثی نیست بلکه همواره موضوع خشونت‌های معرفتی است.

رابرت یانگ که به سهم خود در بازنویسی و بازخوانی تاریخ به مثابه‌ی امری ناهمگن، نقش عمده‌ای ایفا کرده است. یانگ تاریخ را به پرابلماتیک نظریه پسااستعماری تبدیل کرد. وی در کتاب خود «اسطوره‌ی سفید: غرب و نوشتن تاریخ» این بحث را پی می‌گیرد که می‌توان گفتمان پسااستعماری را به عنوان نقدی بر تاریخ در نظر گرفت. «اسطوره‌ی سفید» در تلاش برای در پی‌گیری تاریخ دیگری به مثابه‌ی جایگزینی در شناختن دیگری است و این امکان را در تحلیل گفتمان استعماری پیدا می‌کند. می‌توان هسته‌ی اساسی پروژه‌ی تحقیقاتی یانگ را ارائه‌ی «تاریخ متفاوت» دانست؛ تاریخی که در حتی گفتمان‌های بخش معاصر مورد اغماض واقع شده است.

یانگ این ایده را مطرح کرد که تا چه حد روایت‌های انتقادی تاریخ، هنوز هم درگیر پارادایم غرب هستند که در آن تنها روایت تاریخی، تاریخ غرب است. بر این مبنا نخستین اصلی که باید با آن مقابله شود این بود که تاریخ باید در مقام یک کلیت فهمیده شود. چنانکه گویی همه تاریخ‌های متفاوت جهان در همه برهه‌های زمانی باید و لاجرم بخشی از یک روایت واحد باشند (یانگ ۱۳۹۱: مقدمه). به بیانی دیگر یانگ به نفع تاریخ‌های متفاوت استدلال می‌کند،

1. history-from-below

تاریخ‌هایی که لزوماً در درون یک زمانمندی واحد عمل نمی‌کند و نمی‌توان آنها را به هم ربط داد و ترکیب کرد و در پی نیل به کلیتی فرجامین نیستند. هدف اصلی یانگ به پرسش کشیدن تاریخ عام به نفع تواریخ خرد و متکثر است؛ او تاریخ را در پیچ و تاب‌ها و گسست‌هایش نشان می‌دهد.

«اسطوره‌ی سفید» تا آنجا پیش می‌رود که ادعاهای مارکسیسم اروپایی درباره‌ی دانش مطلق مبتنی بر نظریه‌ی دیالکتیکی تاریخ را به مبارزه می‌طلبد و آن را در چارچوب محدود دیدگاهی اساساً اروپایی قرار می‌دهد: «این تاریخ با روایت‌های غیراروپایی مخالف است» (همان: ۲۰). یانگ این تاریخ‌های غیراروپایی را «شبکه‌های گسسته و تاریخ‌های بی‌شمار» تصویر می‌کند که نمی‌تواند در یک روایت واحد مسلط فهمیده شوند: «بنابراین پروژه‌ی من مشاهده‌ی طرقي بود که طی آن‌ها نظریه‌پردازان غربی متأخر نشان داده بودند که چگونه تاریخ می‌تواند به عنوان چیزی متکثر، در پیچ و تاب‌ها و تنش دیدگاه‌ها، داستان‌ها و زمان‌های متفاوت و گاه مقایسه‌ناپذیر مجدداً صورت‌بندی شود» (همان: ۲۰). پرسش اساسی یانگ در این کتاب آن است که «آیا ممکن است تاریخی نوشت که اروپامدار نباشد؟ و اسطوره‌ی سفید تلاشی برای واسازی تاریخ در مقام تاریخ^۱ (کلیت) است. به بیان دیگر، پرابلماتیک نظری یانگ، این است که «چگونه یک سیاست، سیاستی مبتنی بر یک نظریه‌ی تاریخ که غایت‌شناسی آن همواره مستلزم نوعی فروبستگی اجتناب‌ناپذیر بوده است، می‌تواند نسبت به «تفاوت» گشوده باشد؟» (همان، ۲۶)، و این عمل پاسخی به نیازهای مردمان فرودست است، مردمانی که مارکسیسم انگلیسی-اروپایی به‌طور معمول آنها را نادیده می‌گرفت یا اهمیت چندانی برای آنها قائل نبوده است.

از نظر یانگ تاریخ کشورهای سه قاره‌ای (کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای جنوبی) گونه‌های متفاوتی از تاریخ را می‌سازند که به رغم تفاوت‌های آنها نمی‌توان هیچکدام را به دیگری یا یک چهارچوب واحد تقلیل داد. تاریخ‌هایی که می‌توانند به اشکال گوناگون روایت شوند و از چشم‌اندازهای متفاوتی بیان‌دیشند.

چنین رویکردهایی با کلیت‌سازی از تاریخ بر مبنای مرکزیت غرب، تمام تواریخ منفرد و متفاوت را تحلیل برده‌اند. تاریخ در مقام یک شاکله کلی نمی‌تواند با دیگری مدارا کند زیرا چنین

۱- تاریخ را برگردان History، گرفته‌ایم که در مقابل تاریخ (History) قرار می‌گیرد. همچنانکه از متن هم برمی‌آید، تاریخ به کلیتی منسجم و یکدست اشاره دارد که برای رسیدن به این مقام یکسان‌ساز سرگذشت‌های بسیاری را نادیده گرفته یا کنار زده است. در عوض، تاریخ به تاریخی فاقد این کلیت اشاره دارد. در واقع این بازی با حروف، و البته مناقشه‌ای مهم، همانی است که در باب مفهوم Truth و Truth در دهه‌های اخیر مطرح بوده است.

تاریخی متعلق به «امر همسان»^۱ اروپایی است و دیگری نیز خارج از اقتصاد طرد و شمول آن نمی‌تواند باقی بماند. کلیت‌سازی از تاریخ دیگری را به امر همسان تحلیل می‌برد. اما چه زمانی می‌توان از تاریخ دیگری صحبت کرد؟ زمانی که از هرگونه تاریخ عام کلیت‌زدایی کنیم و زمان‌مندی‌های عام را به نفع زمان‌مندی‌های خاص و منفرد تجزیه کنیم و فضایی از فروپاشی و پراکندگی زمانی و مکانی را برای تاریخ‌ها ترسیم کنیم؛ فضایی که دارای شکاف و گسست بنیادین شده است و تاریخ دیگری را در مقام گسست از هرگونه امر کلی جست‌وجو کنیم. به همین خاطر است که بازنگری مفهومی گسست تاریخی از نظر یانگ یکی از گام‌های عمده برای واسازی تاریخ غربی محسوب می‌شود.

در مجموع می‌توان گفت، «دخل و تصرف نظریه‌ی پسااستعماری بر تاریخ (تاریخ) به عنوان یک فرارویات متمرکز، تمرکز می‌کند که از رهگذر آن اروپامحوری به عنوان توصیفی شایسته از کل بشریت، تمامیت می‌یابد (گانندی ۱۳۹۱: ۲۴۲).

متون مورد مطالعه

متونی مورد تحلیل در این پژوهش به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ی اول متون نویسندگان اروپایی که همان «تاریخ نویسی بیرونی» است، شامل: ۱- کردها، ترک‌ها، عرب‌ها: سی. جی. ادموندز؛ ۲- کرد و کردستان: واسیلی نیکیتین؛ ۳- کردها: مینورسکی؛ ۴- آغا، شیخ، دولت: مارتین وان بروین سن؛ ۵- کردستان و کرد: درک کینان؛ ۶- با این رسوایی چه بخشایشی: جان‌اتان رندل و ۷- تاریخ معاصر کرد: دیوید مک داوول. دسته‌ی دوم، آثار نویسندگان کرد است «تاریخ‌نویسی درونی» نام‌گذاری کردیم و خود به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول تاریخ‌نویسی سنتی است، شامل کتاب‌های: ۱- شرفنامه (تاریخ امیرنشینان کردستان): میرشرف‌الدین بتلیسی؛ ۲- حدیقه ناصریه: میرزا علی وقایع‌نگار کردستانی؛ ۳- تاریخ اردلان: مستوره اردلان؛ ۴- سیرالاکراد: رستم بابانی و تاریخ امیران سوران: حُزنی مُکریانی. بخش دوم تاریخ نویسی معاصر است، شامل: ۱- تحقیق تاریخی درباره‌ی کرد و کردستان: امین زکی؛ ۲- جنبش‌های کرد: علا‌الدین سجادی، و ۳- کردها: کندال نزان، مصطفی نازدار و عصمت وانلی.

تحلیل متون

۱- تاریخ نویسی بیرونی

دست‌نوشته‌ها و سفرنامه‌های اروپاییانی که در قرن نوزده و بیست میلادی در مناطق کردنشین حضور داشته‌اند، در حکم منابع اصلی و پایه‌ی «تارخ نویسی کرد» به شمار می‌روند. این امر

1. the same

امکان فهم این مسئله را به ما می‌دهد تا بدانیم متونی که اروپاییان در مورد کرد و کردستان نوشته‌اند از همان چارچوب‌های خاصی تبعیت می‌کنند که نگاه غربی را در مورد مشرق زمین صورتبندی و سامان‌مند می‌کنند. چنین نگاهی مرتبط با نظام‌های عقلانی کلانی شکل گرفته‌اند که توسط چارچوب‌های گفتمانی ساختار یافته‌اند. در این متون که با مشخص کردن قلمرو جغرافیایی و ساختار زندگی قوم کرد شروع می‌شوند، میلی به شیوه‌ای از بازنمایی وجود دارد که در آن کرد با نشانه‌های بدویت شرقی هم‌ارز شده است. از طرفی «بزرگترین جامعه قبیله‌ای کرد عشیره» خوانده می‌شود و از طرف دیگر ارتباط کردها با طبیعت یک «تعامل عرفانی» توصیف می‌شود. بازنمایی اروپاییان و شرق‌شناسان از فرهنگ و شیوه‌ی زندگی کردها همواره با ساده‌سازی‌ها و کلی‌گویی‌هایی عمل می‌کند که خاص نگاه شرق‌شناسانه است. به بیانی دیگر کرد در ذیل عناوین «نافرمان، جنگجو و خشن» شناسانده می‌شود. کردستان نیز مانند سایر فرهنگ‌های شرقی با گره‌گاه گفتمان استعماری مفصل‌بندی می‌شود و این امر نظام خاصی از بازنمایی را ممکن می‌سازد که در آن اروپاییان درون شبکه‌ای پیچیده و تودرتوی ارتباط بین متون می‌چرخند و نوشتار آنان از منطقی پیروی می‌کند که در آن ابژه‌ی مطالعه را محصور می‌سازد. /دوارد سعید کنار هم قرار گرفتن متون و ارجاع دادن همیشگی آنها به یکدیگر را که به بازنمایی امر واقع منتهی می‌شود، «صورت‌بندی استراتژیک» می‌نامد. اینگونه است که با پیوند خوردن متون حقیقت‌امر تاریخی ساخته می‌شود. به بیانی دیگر این پیوند به شرقی‌سازی کردها مبادرت می‌ورزد و کرد سوژه-موقعیت انسان شرقی را با استفاده از منظومه‌ای از دال‌های هم‌ارز و پیوندشان با گره‌گاه اصلی یا دال مرکزی این گفتمان که شرقی بودن است کسب می‌کند. در واقع این مفصل‌بندی کردها را به صورت دیگری غرب در یک جغرافیای تخیلی بر می‌سازد. جغرافیایی که غرب و دیگری عجیبش را از هم تفکیک و گفتمانی که با متمدن دانستن خود دیگریش را وحشی و بربر می‌نماید.

تاریخ‌نویسی اروپایی‌ها با مفصل‌بندی دال‌هایی همچون «نامتمدن بودن، متعصب بودن، کوه‌نشینی و مستبد بودن» حول محور دال برتر «بدویت شرقی»، تاریخی را برای کردها روایت می‌کند که همزمان از آنها به عنوان دیگری فرهنگ زدایی می‌کند و هم تاریخ را با درون‌مایه‌ی سلبی و منفی برای آنها رقم می‌زند. تولید دانش گزاره‌ای دیگری است که به نوعی برای کردها تاریخ می‌سازد. میسر معتقد است حتی اطلاعات داستانی یا خیالی نیز به دلیل اینکه در بطن تاروپود استعماری روابط قدرت تولید شده بودند کم‌کم خود را برخوردار از شان امر واقع ساختند. این شکل از دانش ذکر و سماع درویش کردستان را مبنا قرار می‌دهد تا کردها را دارای «عقاید عجیب و غریب و رفتارها و آداب و رسوم تعجب‌برانگیز» نشان دهد. این صفات موجود در متون تاریخی دوباره کردها را با «مشرق زمین بدوی» گره می‌زند.

یکی دیگر از سازوکارهای دیگری‌سازی کردها و به حاشیه‌راندن آنها، ذاتی و ژنتیکی قلمداد کردن رفتار کردها است که که جان محمد (۱۹۹۳) آن را بت‌واره کردن دیگری می‌نامد. این بت‌واره کردن در این گفتمان تاریخ‌نویسی نشان از پیشرفت و توسعه اروپایی در برابر عقب ماندگی کردستان دارد. بربریتی که به روایت سفرنامه‌ی جورج فاولر زندگی در کردستان را به یک «زندگی نباتی» تقلیل می‌دهد و کردها را «به زحمت از گاوها و گوسفندانشان» متمایز می‌کند.

از جمله ایماژهایی تاریخ‌نویسی استعماری برای تحمیل عقبنمائی افسانه‌ای بر کردستان ناسیونالیسم است. اگر ظهور دولت-ملت برای اروپاییان به صورت دوره‌ی عقلانی تاریخ‌با‌زنمایی می‌شود همین پدیده برای تاریخ کردستان دوره‌ی «خشم سنتی» را با‌زنمایی می‌کند. از یک سو در متون تاریخی مبارزان کرد کسانی توصیف می‌شوند که «بدون زیربنای فکری» در راستای ملی‌گرایی کرد به پاخاسته‌اند و از سوی دیگر رهبران جنبش‌های ملی «بی‌کفایت، کوتاه فکر و دهاتی‌منش» خوانده می‌شوند که به نوعی «خودبین و مستبد و غارتگر» هستند و همه آنها «منافع عشیره‌ای» خود را در نظر می‌گیرند. در این نظام با‌زنمایی جنبش ملی در کردستان نوعی خشم سنتی جهان‌سومی را به ذهن القا می‌کند. در تمامی گزاره‌های متون تاریخی رهبران کرد با دال‌های کوتاه بین، یاغیگر، خودبین، مستبد، دهاتی‌منش، فاسد، خطرناک، قبیله‌گرا، غیرقابل اعتماد و غیردمکرات هم‌ارز شده‌اند و با مکان آن یعنی همان دال جهان سوم به عنوان یک گره‌گاه هویتی مفصل‌بندی شده‌اند، جهان سوم جایی است که مردمانش عقب مانده و رهبرانش مستبد هستند. کردستان هم به عنوان بخشی از جهان سوم برای جنبش‌های نوپای خود باید از مهد دموکراسی پیروی کند. مکانیزم فراروایت تاریخ جهان از نگاه غرب در جای جای کتب مختلف وجود دارد. در تاریخ‌نویسی کردستان نگاه شرق‌شناسانه، تاریخ را به مثابه‌ی یک روند تکاملی برای کردستان با‌زنمایی می‌کند. تکاملی که غرب مسیر آن را طی کرده است.

بر اساس تعریف لاکلاو دال شناوری که به یک کلیت اشاره دارد اسطوره نام دارد. اسطوره‌ها به کلیتی اشاره دارند که سعی می‌کنیم با نسبت دادن محتوای عینی به آنها آنها را متمایز و مشخص کنیم. در گفتمان استعماری، غرب به بخشی از جغرافیای جهان اشاره می‌کند که گویی دارای کلیتی از پیش موجود و متمایز از بقیه‌ی جهان یعنی شرق است. گفتمان استعماری سعی در یکدست‌سازی و یکسان کردن تفاوت‌های موجود درون کلیت‌های غرب و شرق دارد و شرق را به مثابه‌ی حوزه‌ای یکدست، پیوسته و یکپارچه بر می‌سازد که در آن تفاوت‌های اساسی عرب بودن، ترک بودن، هندی بودن، زن و مرد بودن و... را به یک کلیت فرو می‌کاهد. به بیانی دیگر در گفتمان تاریخ‌نویسی استعماری کردها در مقابل کلیتی یکپارچه و

اسطوره وار تعریف می‌شوند و از این رو این گفتمان در یک فضای انتاگونستی سعی دارد کرد را به عنوان دیگریش سامان دهد تا موقعیت خود را تثبیت کند. از این رو متون بررسی شده به عین موقعیت نمادی امپریالیسم و مداخلات هژمونیک برخوردار از ارزش - صدق شده‌اند. بر این اساس مفصل‌بندی منظومه‌ی نشانگان غرب و شرق را در درون گفتمان استعماری، باید با در نظر گرفتن مداخلات هژمونیک، استیلا‌ی سیاسی و فرهنگی امپریالیسم بر جهان سوم درک، تفسیر و تحلیل کرد.

در پس داستان تاریخ‌نویسی اروپاییان برای کردها نوعی «اراده به دانستن» در میان است که مرکزیت آن غرب است. غرب می‌تواند دیگری را بشناسد و روایتی از سرگذشت او ارائه دهد. اینجا است که دانش و سلطه درهم غلتیده می‌شوند. مک‌داول هنگام برخورد با بایگانی « گزارش‌های دیپلمات‌های انگلیس از کردستان» این گزارش‌ها را به نوعی «تنها سوابق تاریخی که ارزنده هم هستند در مورد کردستان» می‌داند. اما خود این بایگانی درون نظام خاصی از بازنمایی و دانش شکل گرفته است، بازنمایی‌ای که نگاه خیره‌ی غربی برای بقیه تاریخ را به تسخیر خود در می‌آورد. بنا به تعبیر هومی بابا (۱۹۹۴) هیچ «دانشی خارج از بازنمایی وجود ندارد» بنابراین چنین روایتی خنثی نیست بلکه درون شبکه‌ای برساخته می‌شود که دانش و قدرت غربی به یکدیگر پیوند می‌یابند تا تاریخ را برای کردها رقم بزنند.

برای پرداختن به نحوه روایت اروپاییان از تاریخ کردستان باید به نظام بازنمایی در مواجهه‌ی غرب و شرق در گفتمان استعماری توجه نمود. شالوده اصلی این تقابل همان متمایز ساختن غرب از دیگری است. در این تمایز ساختاری دال غرب، با مدلول جامعه‌ای متمدن، پیشرفته و توسعه‌یافته شهری مفصل بندی شده است و دال شرق که بقیه جهان را در خود شامل می‌شود، با مدلول‌های جامعه سنتی، غیرعقلانی، غیرمتمدن، روستایی و قبیله‌ای با ساختارهای فکری بدوی و متعصب معنادار می‌شود. بنابراین در این تقابل، گفتمان استعماری به نوعی شرق/ بقیه را به بیرون از حوزه‌ی جغرافیایی غرب منتقل می‌کند تا امکان هر گونه سامان معرفت را درباره خود و دیگری فراهم نماید. در این حالت، دانش تاریخی درباره بقیه جهان خارج از این نظام بازنمایی وجود ندارد و تحت سیطره و تسخیر چنین تقابلات دوتایی‌ای پدیدار و روایت می‌شود.

روایت اروپاییان از تاریخ کردستان در قالب کتب تاریخی و سفرنامه‌ها و... که به یکی از منابع مرجع تاریخی بدل گشته‌اند، از استیلا‌ی چنین نشانه‌ها و منطق گزاره‌هایی مستثنی نیستند. در کتاب *آغا شیخ دولت وان برویین سن* این تسخیر خود را در قالب «پنجاه سال تکامل اجتماعی منتها با سیر نزولی» برای کردستان نشان می‌دهد. این کتاب مراحل را که کردها طی کرده‌اند به صورت پیوسته از قبیله‌گری تا دولت مدرن را نشان می‌دهد اما در عین حال بخاطر

«عدم پویایی و عقب ماندگی جامعه‌ی شرقی» این تکامل در کردستان به جای تمدن، بربریت به بار آورده است. در این کتاب که «جامعه کردستان بدوی و دارای ساختار کهنه» توصیف می‌شود تاریخ به صورت تکاملی در نظر گرفته می‌شود و بیان می‌کند که کردستان برای پیشرفت باید راه اروپا را طی کند. در کتاب کرد و کردستان نیکیتین نیز این نگاه تک خطی به سیر تاریخی دیده می‌شود که در آن کردها در وضعیت اولیه و ابتدایی زندگی قبیله‌ای قرار دارند. نیکیتین با آوردن نقل قولی از میلینگن به طور مضاعفی روایت تاریخی از کردها را به تسخیر گفتمان استعماری در می‌آورد: «اگر دیگر ملت‌های جهان تغییر و تحول کاملی پیدا کرده‌اند در مشرق زمین اوضاع بر همان روال سابق باقی مانده است». در این نقل قول میلینگن نیز تقابل بنیادین بین شرق و غرب در تقسیم بندی کره‌ی زمین به متمدن / عقب مانده در سطح متن کارکرد خود را حفظ کرده است، به این معنی که باید عقب‌مانده راه متمدن را برای توسعه‌یافتگی ببیماید. به عبارت دیگر دلالت نهفته در این متن می‌تواند این باشد که «غرب سوژه تحول تاریخی است» و کردها هم چون به جغرافیای تخیلی قلمرو مشرق زمین تعلق دارند فاقد هرگونه توان تحول و دگرگونی در شکل بدوی زندگی شان هستند و در نتیجه تاریخ آن‌ها هم غیر از «انفعال و عقب ماندگی» نیست. در کتاب ترک‌ها عرب‌ها کردها / اثر ادموندز، همان طرز روایت بر مبنای تقابلات دوتایی تکرار گشته است. روایت این کتاب فرهنگ کردستان را در نقطه‌ی دوخت با روایت تاریخی گره می‌زند و منتهی به این رقم زدن تاریخ می‌شود که «کردستان مادون سطح تمدن اروپایی» (از نظر تاریخی) است. زمانی که مک داول در پستگفتار کتاب تاریخ معاصر کرد مفهوم «جاودانگی نظام قبیله‌ای» را برای تحلیل جامعه کردستان بکار می‌گیرد خود حاکی از سامان مند بودن نگاه خاص مورخ اروپایی نسبت به کردستان است. جان‌اتان رندل در کتاب با این رسوایی چه بخشایشی ابزار کشاورزی کردها را «متعلق به عهد عتیق» می‌داند و کردها را «در سده‌ی نوزدهم به حدی عقب مانده» می‌داند که تماس آنها با «امپراتوری روسیه که خود عقب مانده بود» را از نگاه کردها نشانه متجدد بودن می‌داند.

در بیشتر متون تاریخی که اروپاییان درباره‌ی کردها نوشته‌اند روایت پردازی تاریخ از نظر ساختاری همواره بر مبنای این تقابلات دوتایی عمل می‌کند که چارچوب‌های گفتمان استعماری را به وجود آورده‌اند و طرح روایی داستان تاریخ جهان را صورتبندی می‌کنند. تاریخ جهان سوم به طور عام و تاریخ کردستان به طور خاص بر مبنای پیوستار خطی یکدست روایت می‌شود. گفتمان استعماری برای روایت تاریخ کردستان نگاه خود را بر مبنای زمینه‌ی بازنمایی شرق از نگاه غرب سامان می‌دهد. تاریخ کردها نیز به عنوان یکی از جوامع عقب مانده بر همین مبنا شکل گرفته است. بنابراین دانش تاریخ نویسی همواره درون نظام بازنمایی غرب از شرق به

وجود می‌آید همانگونه که برای روایت تاریخ کردها، باید کردستان به قلب جهان سوم یعنی شرق پس رانده شود.

۲- تاریخ نویسی درونی

الف - وقایع‌نگاری

وقایع‌نگاری شکلی از مکتوب کردن رویدادها و اتفاقات یک دوره‌ی خاص است. کتابی که در نزد کردها در این زمینه شناخته شده است و به نوعی وقایع‌نگاری کردی محسوب می‌شود، *شرف‌نامه یا تاریخ امیرنشینان کردستان* است که امیر شرف بتلیسی (در سال ۱۰۱۳ هجری قمری / ۱۵۹۷ میلادی) به نگارش درآورده است. تا قبل از ظهور دولت_ ملت‌های مدرن در خاورمیانه و ظهور فرم‌های جدید تاریخ نویسی آکادمیک، وقایع‌نگاری شیوه‌ی خاصی از دانش تاریخی بوده است. کردها نیز به پیروی از این سبک (سبک ایرانی و عربی) به نوشتن تاریخ محلی خود اقدام کرده‌اند. نمی‌توان وقایع‌نگاری کردستان را در یک چارچوب گفتمانی خاص قرار داد زیرا این حوزه از پراکندگی چشم‌گیری برخوردار است و به خاطر همین گستردگی از این حوزه تحت عنوان «منظومه‌ی گفتمانی» نام می‌بریم.

در منابع وقایع‌نگاری، تاریخ کردستان، تاریخی نا منسجم و پراکنده است. هر تاریخ متعلق به قلمرو و امارت خاصی است که در نهایت این تاریخ به دو گفتمان سیاسی حاکم یعنی گفتمان سلطنت که در مرکزیت آن حکومت قاجار در ایران و دیگری گفتمان خلافت یعنی امپراتوری عثمانی است گره خورده است. به دلیل وابستگی کردستان به این دو حوزه‌ی ناهمگون نمی‌توان تاریخی منسجم از این سرزمین‌های جدا از هم استنباط کرد، بلکه حساسیت عجیب و غریبی در تقسیم‌بندی و وقایع‌نگاری مشهود است. امیرنشینان هرکدام از مناطق، با «سرزمین و گفتمان سیاسی» حاکم بر آن به وقایع‌نگاری محلی خود اقدام کرده‌اند. برای نمونه هنگامی که از امارت اردلان صحبت می‌شود، آن را بر اساس مفهوم حدود از امارت‌های مکریان، بابان و کرمانشاه متمایز می‌کنند. به بیانی دیگر آنچه برای امارت‌نشینان مهم است، «مرز و موقعیت جغرافیایی» است که به نوعی در این منظومه‌ی گفتمانی تاریخ بر مبنای آن روایت می‌شود. «تعیین مرزهای امارت‌ها، پیوند اراضی، تعیین حدود ولایت‌ها» به تعیین حدود اربعه از جانب امارت‌ها منتهی می‌شده است که خود تمایز آنها را مشخص و به تبع آن، مبنای وقایع‌نگاری قرار گرفته است. هویت‌ها با امارات کرد و حکمران مفصل بندی شده‌اند و می‌توان گفت «اصل و نسب و موقعیت جغرافیایی» دال‌های اصلی این منظومه‌ی گفتمانی هستند. از این رو تاریخ در وقایع‌نگاری‌های کردی به بازنمایی از «هویت امارت‌نشینی» تقلیل داده می‌شود که نقطه‌ی برجسته‌ی آن همان ظهور و زوال امیرنشین‌های مرکزی است.

وقایع‌نگاری سلسله‌ای از خاندان‌ها و رویدادها را بر مبنای دال سرزمین کنار هم می‌چیند. نکته‌ی مورد توجه در این چیدمان مفصل‌بندی تاریخ با امیرانی که در راس امارات قرار دارند و همچنین مفصل‌بندی واقعه و رویداد تاریخی با مرکز امارت است. در کتاب *تاریخ/امیران سوران* سلسله‌ای از منظر افراد یک خاندان که در راس امارت بودند، وقایع مهم مرکز امارت (رواندوز) روایت شده است. همچنین، کتاب *سیرالاکراد سرگذشت سلسله‌ی اردلان و بابان در سنج و سلیمانیه* است، یا بخش آخر کتاب *شرفنامه* نیز نویسنده به توصیف منطقه‌ی بتلیس و اوضاع آن پرداخته است. به عبارت دیگر از مناطق پیرامون سخنی نرفته است و به نوعی این مناطق به حاشیه‌ی گفتمانی تاریخ پس رانده شده‌اند. در این منظومه‌ی گفتمانی، تاریخ توصیف امارات و وقایع‌های سیاسی آنها است.

نظم درونی نشانه‌های متون وقایع‌نگارانه از سازوکارهای برجسته‌سازی‌ای پیروی می‌کند که در آن دال‌های سرزمین، اقدامات و رویدادهای هر دوران در پیوند با به قدرت رسیدن یک فرد از یک خاندان مفصل‌می‌شوند. در چنین فضایی وقایع‌نگاری به مثابه‌ی نوعی از معرفت تاریخی، بیشتر از آن که به معرفت و دانش نزدیک باشد، با حکایات و قصه‌گویی‌های تخیلی پیوند دارد تا جایی که تاریخ به قصه‌گویی در قالب یک سبک سنتی بیشتر یادآور ژانر حماسه تقلیل می‌یابد. پیوند بین رویداد تاریخی و سرگذشت امارات و امیران است به این معناست که تحول تاریخی با نخبگان مفصل‌بندی می‌شود.

وقایع‌نگاری به مثابه‌ی امری متنی، قلمروی به شدت تمرکزگرا و انحصاری است. در این منظومه‌ی گفتمانی تاریخ متعلق به فرادستان است؛ آنها که در راس قدرت به سر می‌برند. آنها کارگزاران تحول تاریخ و زمانه‌اند و بر اساس چنین مکانیسمی تاریخ در دست نخبگان است و آنان به صورت سوژه‌هایی تاریخ ساز بازنمایی می‌شوند. حضور نشانه‌های برجسته‌سازی تضاد بیرونی (نشانه‌های مقاومت، لشکرکشی، حذف رقیب و ...) منجر به سرکوب و رویت‌ناپذیر شدن طیف مقابل آن یعنی تاریخ «رانده‌شدگان» یا همان فرودستان می‌شوند. به عبارتی دیگر این نشانه‌ها از فرودستان تاریخ‌زدایی می‌کنند زیرا کنش تاریخ‌ساز را متعلق به طبقات فرادست می‌دانند و کنش تاریخی را هم ارز با کنش فرادستان مفصل‌بندی می‌کنند. طیف متعلق به فرودستان یک طیف دو سویه است که صدای آنها در تاریخ‌نویسی وقایع‌نگاری به حاشیه فرستاده شده است و شنیدنی نیست. در یک سوی این طیف رعایا یا مردم عادی قرار گرفته‌اند. رعایا به مثابه زیردستان خان‌ها و امیران در منظومه‌ی گفتمانی وقایع‌نگاری در حوزه‌ی امر تاریخی حذف شده‌اند؛ زیرا آنها نمی‌توانند سوژه‌های تاریخی باشند. متن در مورد آنها سکوت کرده است و عدم حضور نشانگان هویتی این قشر دال بر همین سکوت است. متون وقایع‌نگارانه با این سکوت این امر را بیان می‌کند که آنها فاقد تاریخ‌اند و در قلمرو ناگفته‌های متن از

قشر رعیت تاریخ‌زدایی شده است. در سوی دیگر طیف فرودستان، زنان قرار گرفته‌اند. زنان طبقات بالا و پایین به یک میزان در قلمرو متنی حذف شده‌اند. زنان نیز مانند رعایا فاقد تاریخ هستند و در حوزه‌ی کنش تاریخ ساز طرد گشته‌اند. با وجود آن که یکی از متن مورد تحلیل وقایع‌نگاری اثر تاریخ اردلان به قلم مستوره اردلان (دختر یکی از امیران اردلان) است اما نشانه‌ای از حضور دال زنانه در متن او هم به عنوان صدای زنان فرودست نیست.

ب - تاریخ نویسی معاصر

تاریخ مایه‌ی اشتغال خاطر و دل مشغولی عمده‌ی ملی‌گرایان (از جمله کردها) بوده است. از حدود یک سده پیش به این سو، شمار زیادی از آثار تاریخی به قلم مولفان کرد با زیربنای ملی‌گرایی منتشر شده است. می‌توان گفت بعد از جنگ جهانی اول و با آغاز فرایند دولت - ملت‌سازی در خاورمیانه، تاریخ نویسی کرد نیز از سیطره وقایع‌نگاری بیرون آمد و صورت متعارف آکادمیک به خود گرفت. با این تغییرات تاریخ‌نگاری نیز همچون سایر زمینه‌ها زیر چتر گفتمان ملی‌گرایی به معنای نوین آن قرار گرفت تا آنجا که «تاریخ» بر مبنای اصل ملیت مورد بازخوانی و بازسازی قرار گرفت. در واقع، تاریخ‌سازی ملی و مطالبات ناسیونالیستی از تاریخ، درون حرکت‌هایی شکل گرفت که به دنبال روایت جامعه و مردم بر مبنای دال مرکزی ملیت بود. آنچه بر روایت تاریخی نویسندگان کرد سایه انداخته است، «غیرت ملی، خاستگاه قومی - نژادی و آگاهی ملی» است به این معنا که این تاریخ نویسی با دال مرکزی ملیت و زیر سیطره‌ی گفتمان ملی‌گرایی، معنای تاریخ را تثبیت می‌کند. در این متون تاریخی مدام به «اصل و منشاء قومی، تعیین مرزهای دقیق برای کردستان و ربط دادن قوم کرد به مادها» بر می‌خوریم و این بدین معنا است که گفتمان ملی‌گرایی در تاریخ‌نویسی به دنبال «عینیت» است. تاریخ‌نویسی مجرایی برای خودنمایی ملی‌گرایی است. این شیوه تاریخ‌نویسی، بازیگران و رویدادها را در تاریخ یک ملت قرار می‌دهد و به نوعی اهمیت روایی به رویدادها و اتفاقات می‌بخشد که در نظام دال‌های سرزمین ملی، اسطوره‌ی ملی و هویت ملی در جریانند و بر این مبنای بازسازی گذشته می‌پردازد.

«قیام برای خودمختاری و استقلال» از دیگر نشانگان رواج این گفتمان است. این متون به ما می‌گویند که انگار کردها همیشه «در اوراق تاریخی خود برای استقلال کوشیده‌اند» و همزمان «قیام امارت‌های کردستان را امیدی برای رسیدن به حق مشروع خودمختاری» بازنمایی کرده‌اند. گذشته یا تاریخ، اسیر دال ملت است. ملی‌گرایی به مثابه‌ی گفتمان سیاسی، مردم را با موقعیت سوژگی ملت کرد، به سرزمین کردستان پرتاب و مفصل‌بندی می‌کند و بازسازی گذشته اسیر قدرت دال‌ها است. گذشته مبهم، تاریک، سیال و شناور است.

«متن تاریخی» گذشته را تسخیر می‌کند و در واقع آن را می‌سازد. متن تاریخی نیز درون چارچوبها و محدودیت‌های قواعد متنیت ملی‌گرایی و دال مرکزی ملیت، تعیین می‌یابد. مع الوصف، این صورتبندی‌های گفتمانی سیال‌اند و به تبع تغییرات گفتمان ملی‌گرایی، نوع بازنمایی تاریخی هم تغییر می‌کند. برای نمونه، در کنار طلب استقلال، «دال کشور» هم به سهم خود صورتبندی گفتمانی «تأسیس کردستان بزرگ و ایجاد کشوری مستقل» را به تاریخ‌نگاری کرد می‌افزاید. به بیانی دیگر کردها تاریخ را در فضایی اسطوره‌ای بازنویسی می‌کنند و روزنگاری از رویه‌های سیاسی ارئه می‌دهند که در آن نشانگان «ملت، کرد، کردستان و سرزمین» برجسته شده‌اند و نوعی نگاه نوستالژیک به وحدت از دست رفته‌ی ملت دارند که در نتیجه‌ی تقسیم سرزمین کردستان به چهار منطقه به وجود آمده است. این گسیختگی سرزمینی، به شکلی تاریخ‌نگاری را متأثر ساخته که در آن بازسازی وحدت از دست رفته به هدف اصلی بدل می‌شود.

بر خلاف رویکرد وقایع‌نگارانه، این تاریخ‌نویسی دنبال مفصل‌بندی کردن هویتی «رانده‌شده» است و گذشته را در این فضای استعاری بازسازی می‌کند. نگارش روایت‌های تاریخ تک‌خطی درباره‌ی ملیت از کهن‌روز تا به امروز و مطالبه‌ی هویتی، دست در دست هم به پیش می‌روند و این تاریخ را رقم می‌زنند. جستجوی خاستگاه‌ها، مکانیسمی درون گفتمان ناسیونالیستی است تا اسطوره‌ی هویت ملی را به صورت ایماژ فراتاریخی و شی‌واره نشان دهد.

هر کنشی که هدفش حفظ پیوستگی و انسجام یک کلیت است، تفاوت‌های درونی را به همسانی بدل می‌کند. کنش تاریخ‌نویسی معاصر کرد نیز با چنین منطقی پیش می‌رود. ملی‌گرایی در فرایند تاریخ‌نویسی معاصر از سوی کردها «خیال‌پردازانه» عمل می‌کند. ملت کرد و کردستان به عنوان واحد سیاسی، نشانگان چنین فنتاسمی هستند که در ساختن و شکل دهی به گذشته نقش دارد. فنتاسم دارای زبانی تعمیمی است که پراکندگی‌ها و گسست‌ها را بر اساس اصول عام و فراگیر در کنار هم قرار می‌دهد و خصلت یکتایی را از رویدادها سلب می‌کند. بنابراین، فنتاسم به وجود آورنده سطح معنا-اثر رویدادها است و طوری وانمود می‌کند که انگار آنها به تنهایی منفرد، شناور و فاقد معنا هستند. فنتاسم ملی‌گرا از رویدادهای گذشته دلالتی سیاسی به وجود می‌آورد.

تاریخ‌نویسی معاصر، طرح تقویمی و طبقه‌بندی سال‌ها را در طول محور زمانی پیوسته و تک خطی، بر اساس رویدادهای سیاسی پیریزی می‌کند. به عبارتی، واقعیت از نگاه تاریخ سیاسی است بازنمایی می‌شود. در تقسیم‌بندی تاریخ - از- بالا و تاریخ - از- پایین، تاریخ سیاسی به طیف اول تعلق دارد. بدین معنا که تاریخ را با کنش‌ها و رویدادهایی ویژه مفصل‌بندی می‌کنند که از سوی گروهی خاص رخ داده‌اند. در واقع، تاریخ سیاسی با نخبگان ارتباط تنگاتنگی دارد

که گذشته را بر اساس اقدامات آنها روایت می‌کند. در این نگاه نخبه‌گرایانه تنها نخبگان می‌توانند وضعیت ممکن را دگرگون سازند و نمایندگی جامعه را بدست بگیرند. تاریخ‌نویسی معاصر کرد زندانی این نوع نگاه است. تاکید صرف بر اقدامات سیاسی نخبگان و ارائه پیوستاری تاریخی بر مبنای رویدادهای سیاسی این واقعیت را القاء می‌کند که تاریخ کردستان در دست رهبران سیاسی در حال گردش است و آنها شرایط امکان هرگونه تغییر تاریخی و یا مقاومت را به وجود می‌آورند. جنبش‌های نوین و رهبران آن‌ها به طور خاص و به امر سیاسی به طور عام تاریخ را برای کردستان رقم می‌زند. این گفتمان نیز دارای رژیم‌های حقیقت خاص خود است که تاثیرات خود را در پیکره امر اجتماعی بر جای می‌گذارد و با طرح اسطوره ملت بودگی امر اجتماعی را به مثابه ساختاری تام و کلی فرو می‌بندد.

تاریخ‌نویسی معاصر کرد کنشی یکدست‌ساز است چرا که کل حوزه امر اجتماعی را در اهداف و رویدادهای رهبران تقلیل می‌دهد و امکان هر گونه روایت دیگری از تاریخ را با یکدست‌سازی افراد جامعه فرو می‌بندد. گفتمان ناسیونالیستی فضایی برای بیان سیاست‌های مردم و صدای آنها نمی‌گذارد و از آنها به عنوان سوژه‌های تاریخی موقعیت‌زدایی می‌کند. این خشونت روایت‌های تاریخ - از- بالا سهم «بقیه» مردم را در ساخت و دگرگونی این تاریخ که متمایز از سهم نخبگان است، شرح نمی‌دهد. به عبارت دیگر تاریخ معاصر کرد چنان در امر عام دولت - ملت گرفتار است که سوژه-موقعیت‌های حاشیه‌ای را فراموش و موجبات امتناع از تاریخ - از- پایین را فراهم کرده است.

در سده بیست، کردها در میان گفتمان‌های سیاسی مسلط، به موقعیت حاشیه‌ای تبعید شده‌اند؛ موقعیت فرودستی کرد نتیجه‌ی ملی‌گرایی تمامیت خواه در منطقه و همشکل‌خواهی خشونت‌آمیز است. از این منظر کرد گروهی اقلیت را تشکیل می‌دهد که همواره صدایش خاموش گشته و تحت سلطه، استثمار شده و فاقد بیان است؛ در واقع کرد دارای موقعیتی فرودست بوده است. از نظر تاریخی، فرودستی موقعیتی متجانس نیست و نمی‌توان آنها را با دالی یکپارچه بازنمایی کرد؛ فرودستی تجربه‌ای از هم گسیخته و پراکنده است و از این نظر تجربه‌ای خاص است که در برابر هر امر عام و کلی مقاومت می‌کند چرا که خود نتیجه امر عام و یکسان است. بنابراین هر موردی از فرودست بودن تاریخ خاص خود را دارد و کلیت سازی تاریخی از آن به معنای قلمروزدایی از این موقعیت خاص است. «اقلیت بودن، زندگی کردن به عنوان فردی که همیشه در حاشیه است، کسی که هرگز به شمار نمی‌آید» چیزی است که سیاست در قرن بیستم برای کرد به ارمغان آورد، اما خود تاریخ‌نگاری این حاشیه نشینی را برای کردها به طور مضاعفی بازتولید کرد. کردها اقلیت هستند و تاریخ اقلیت‌ها ضد تاریخی در برابر تاریخ معیار است. تاریخی خاص که منطبق خاص خود را دارد و در تلاش است که تاریخ را

بر اساس موقعیت پراکنده و غیرمنسجم و چهل تکه اش ارائه کند. تاریخ فرودستان گفتمان تاریخی فرودستی است و سیاست‌های این اقلیت موضوع این نوع تاریخ را شکل می‌دهد، اما ملی‌گرایی به عنوان گفتمان اقتباسی تاریخ نویسی معاصر کردها، صداهای فرودستی را بیان نمی‌کند.

این فرایند اقتباسی و تقلیدی فاقد هرگونه کنش براندازانه بر اساس موقعیت اقلیتی و حاشیه‌ای است و فضایی را برای سیاست‌های مردم باقی نگذاشته است. موضع بومی‌گرایانه‌ی چنین روایتی در تاریخ‌نویسی به معنای در افتادن به مغالطه‌ای بی‌پایان است؛ اگر هر گفتمان ناسیونالیستی استحکام و استواری خود را بر محور تقابلات دوتایی برپا می‌سازد، اقتباس این گفتمان برای بازیابی صدای گمشده منجر به مطلق‌گرایی می‌شود که این تقابلات دوتایی را صرفاً معکوس و جا به جا می‌کند. تثبیت و تعریف امر همسان در این گفتمان، به موازات طرد و فرودستی ناهمگنی و امر متفاوت به پیش می‌رود و ساختار دیگری‌ستیز چنین تقابلاتی کماکان حفظ شده است. از این رو ارائه‌ی تاریخی ناسیونالیستی، به صورت مضاعف به طرد صدای فرودستی‌اش کمک کرده است و خود شرایط بازتولید امر همسان را فراهم نموده است.

نتیجه‌گیری

تاریخ‌باوری هسته اساسی روایت‌های بیرونی از تاریخ کردستان را شامل می‌شود. در این نگاه، تاریخ جوامع مختلف بر حسب طرحی عام یکدست می‌گردد و در پس این روایت استعلایی از تاریخ مرکزیت اروپا قرار دارد. تاریخ باوری روایتی از نگاه برتر غرب و بر اساس مقولات و مفروضات نگاه خیره‌ی غرب ساختاربندی شده است. روایت تاریخ کردستان درون همین طرح دیگری‌ساز، غایت‌انگار و اروپامحور قرار دارد. در این تاریخ‌باوری، تاریخ به میانجی گفتمان مسلط برای کردها تحریر می‌شود، زیرا این «خود» اروپایی است که در مورد آنها سخن می‌گوید و می‌نویسد. روایت‌پردازی اروپاییان از تاریخ کردستان بر این مبنا شکل گرفته است که در آن غرب، محور این تاریخ است. غرب، فراروایت تاریخ جهان را شکل می‌دهد و تواریخ منفرد و متکثر را در این طرح خطی تاریخ باورانه فرو می‌ریزد و از خاص بودن‌های تاریخی صرف‌نظر می‌کند. چنین رویکرد عام‌گرایانه‌ای شکلی از دیگری را می‌سازد که در آن دیگری به امر همسان فروکاسته می‌شود. در این گفتمان، تاریخ‌نویسی صورتی از خشونت معرفتی در حق دیگری است. تاریخ‌باوری ساختار مسلط خودتحقق‌بخشی اروپا است؛ و می‌توان گفت حتی زمانی که درباره دیگری می‌گوید، می‌نویسد و به تصویر می‌کشد دچار شکلی از خودشیفتگی تصاحب‌گر شده است. این خودشیفتگی بر اساس قدرت و سیاست در سطح نوشتار غوطه‌ور

است. در طرح قوم محورانه این روایت پردازشی، پژواک این ایده هگلی شنیده می‌شود که «شرق در کودکی تاریخ» بسر می‌برد.

در تاریخ‌نگاری درونی، تاریخ همچنان زیر سایه‌ی تاریخ معیار روایت می‌شود، که به موازات اشکال توطئه‌آمیز دانش اروپایی برای به انقیاد کشاندن جهان سوم، پیش می‌رود. اتخاذ رویکرد تاریخ معیار برای روایت تاریخی خود به معنای عدم توانایی داشتن رویکردی «خاص‌گرا» به تاریخ است که بتواند در مقابل تاریخ معیار به صورت ضدتاریخی عمل نماید تا طرح روایی آن را براندازی کند. امکان چنین ضدتاریخی در بومی‌کردن روایات دیگری‌سازی و ناسیونالیستی نیست بلکه بازنگری خود تاریخ بر مبنای رابطه امر عام با امر خاص و همچنین بازخواست فراروایت‌های تاریخ استعلائی جهان است. این مساله نیز خود به نقد درونی طرح کلی تاریخ جهان، رویکردهای عام‌گرا و اسطوره‌هایی نظیر ملیت می‌انجامد. چنین پرسش و نقدی است که عمل مداخله‌گرایانه را در تاریخ‌نویسی شکل می‌دهد و امرتاریخی را از نگاه معیار بیرون می‌کشد.

به هر روی، تاریخ‌نگاری کرد در ایجاد یا بیان یک «ضدتاریخ» ناتوان بوده است. صدهای فرودستان در رویکردهای تاریخ‌نویسی درونی و بیرونی سرکوب شده است. زیرا موضع درونی نیز نه فقط در راستای بازنویسی موقعیت فرودستی و حاشیه‌ای کردها به عنوان اقلیت، که خود نیز تجربه‌ای تکه‌ای و اپیزودی، و لازمه چالش با هر گونه ایده کلیت است، پیش نمی‌رود، بلکه این تجربه‌ی تکه‌ای را به ازای طرح‌افکنی امر عام ملیت پنهان می‌سازد. این تاریخ‌نویسی با نوشتن تاریخ نخبه‌گرایانه از جهان فرودستان «قلمروزدایی» کرده است. همانگونه که غیر (اروپا) در تلاش است که تاریخ کردستان را به داستان تاریخ جهان الصاق کند و یکتایی را از آن سلب نماید، روایت‌های درونی نیز همدست با این فراروایت، تجربه اپیزودی از تاریخ را به نفع داستان استعلائی تاریخ جهان رها کرده است. تاریخ‌نویسی درونی، به صورت ناخودآگاه میلی به سوی کلیتی بنام دولت - ملت دارد که فقدان آن به صورت «زخمی در سطوح نمادین متن» به جای مانده است.

در نتیجه، تاریخ‌نگاری کرد، در هر دو شیوه بیرونی و درونی، نتوانسته است نگاه معیار به تاریخ را به چالش بکشد و آن را به صورت انتقادی بازخوانی کند. نتوانسته است فرجام‌شناسی نهفته در روایت اروپامحورانه از تاریخ را به چالش بکشد و بر اساس تجربه فرودستی خود از دولت - ملت، رابطه‌ی انتقادی با مفروضات روایت‌های عام برقرار کند.

منابع

- اباذری، یوسف و کریمی، جلیل (۱۳۸۷) «آیا شرق‌شناسی را پایانی هست؟»، *فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، دانشگاه تهران، ش ۶، صص ۱۵۵-۱۷۳.
- ادموندز، سی. جی (۱۳۸۲) *ترک‌ها کردها عرب‌ها*، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، تهران: نشر روزبهان.
- بابانی، عبدالقادر این رستم (۱۳۶۷) *سیرالاکراد*، به کوشش محمد رؤف توکلی، تهران: توکلی.
- برتنس، هانس (۱۳۸۴) «نظریه و نقد بسامستعمراتی»، ترجمه بختیار سجادی در زیربار (مجموعه مقالات) سال نهم شماره ۵۶-۵۷ صص ۳۱۵-۳۳۸.
- پری، بنیتا (۱۳۹۱) «نهادینه کردن مطالعات پسااستعماری»، ترجمه جلال فرزانه دهکردی در مطالعات پسااستعماری (مجموعه مقالات) گزیده و ترجمه جلال فرزانه دهکردی و رامین فرهادی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق، صص ۲۰۳-۲۳۴.
- ترنر، برایان (۱۳۸۴) *شرق‌شناسی پست‌مدرنیسم و جهانی شدن*، ترجمه محمد علی محمدی، تهران: نشر یادآوران.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۹۰) *جامعه‌ی دوران گذار و گفتمان پسااستعماری*، جامعه‌شناسی ایران (مجموعه مقالات)، سال دوازدهم شماره ۱ و ۲
- جمعی از مستشرقین (۱۳۶۷) *کرد در دایره المعارف اسلامی*، ارومیه: انتشارات صلاح‌الدین ایوبی.
- جنکینز، کیت (۱۳۹۰) *بازاندیشی تاریخ*، ترجمه حسینعلی نوزری، تهران: نشر آگه.
- رندل، جان‌اتان (۱۳۸۷) *با این رسوایی چه بخشایشی*، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، تهران: نشر پانید.
- زکی، محمد امین (۱۳۷۸) *تحقیقی تاریخی درباره کرد و کردستان*، ترجمه و توضیح حبیب‌الله تابانی، تبریز: انتشارات آیدی.
- سجادی، علا‌الدین (۱۳۸۴) *شورش‌کانی کورد*، تهران: انتشارات اطلس.
- سعید، ادوراد (۱۳۹۰) *شرق‌شناسی*، ترجمه لطفعلی خنجی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- شولتسه، راینهارد (۱۳۸۹) *تاریخ جهان اسلام در قرن بیستم*، ترجمه ابراهیم توفیق، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- عبدالملک، انور (۱۳۹۲) «بحران شرق‌شناسی»، ترجمه رضا امیری، *در چشم‌انداز ایران*، شماره ۷۷، صص ۷۷-۸۱.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸) *نظم‌گفتار*، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر آگه.
- فوکو، میشل (۱۳۸۱) *نظم‌اشیا: دیرینه‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه یحیی امامی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- کردستانی، علی اکبر (۱۳۸۸) *حدیقه ناصری: در تاریخ و جغرافیای کردستان*، به کوشش محمد رؤف توکلی، تهران: توکلی.

کوثری، مسعود و احمدزاده، مصطفی (۱۳۹۳) «زیبایی‌شناسانه کردن دیگری: تحلیل رتوریک بازنمایی کردها در سفرنامه‌های غربی»، *فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی*، دوره ۲۱، ش ۱، صص. ۴۸-۹.

کینان، درک (۱۳۷۹) *کردستان و کرد*، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی انتشارات نگار.

گاندی، لیل (۱۳۹۱) *پسااستعمارگرایی*، ترجمه‌ی مریم عالم‌زاده و همایون کاکاسلطنی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

مک داول، دیوید (۱۳۸۶) *تاریخ معاصر کرد*، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، تهران: انتشارات پانید.

موکریانی، حسین داماد (۱۳۸۴) *تاریخ امیران سوران*، ترجمه‌ی رضا خیری، تهران: انتشارات مرکز اسناد و خدمات پژوهشی.

مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۷۸) *کرد تاریخ زبان و فرهنگ*، به کوشش محمد رئوف یوسفی نژاد، نشر سهیل.

لاکلائو، ارنست و موفه، شانتال (۱۳۹۲) *هژمونی و استراتژی سوسیالیستی*، ترجمه‌ی محمد رضایی، تهران: نشر ثالث.

میلز، سارا (۱۳۹۲) *گفتمان*، ترجمه‌ی فتاح محمدی، زنجان: نشر هزاره سوم.

هال، استوارت (۱۳۸۶) *غرب و بقیه: گفتمان و قدرت*، ترجمه‌ی محمود متحد، تهران: نشر آگه.

هال، استوارت (۱۳۸۶) «چپستی هویت فرهنگی»، ترجمه‌ی سیاوش قلی پور، *فصلنامه زیربار*، سال یازدهم، شماره ۶۳، صص ۱۶۷-۲۱۶.

نیکیتین، واسیلی (۱۳۷۸) *کرد و کردستان*، ترجمه‌ی محمد قاضی، تهران: نیلوفر.

بروین سن، مارتین، وان (۱۳۷۸) *آغا شیخ دولت*، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، تهران: نشر پانید.

یانگ، رابرت (۱۳۹۰) *اسطوره سفید: غرب و نوشتن تاریخ*، ترجمه‌ی جلیل کریمی و کمال خالق پناه، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

یانگ، رابرت (۱۳۹۱) *درآمدی اجمالی بر پسااستعمارگری*، ترجمه‌ی فاطمه مدرسی و فرح قادری، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

نورده‌لان، مه‌ستوره (۲۰۰۵) *میژووی نوره‌لان*، وهرگیری ماموستا هه‌ژار، نشر ناراس.

بتلیسی، نهمیر شه‌رف‌خان (۲۰۱۳) *شه‌رف‌نامه: میژووی مال و میرانی کوردستان*، وهرگیری ماموستا هه‌ژار، تاران، په‌خشانگای پانیز.

مه‌زه‌ر نهمه‌د، که‌مال (۲۰۰۱) *چه‌ند لاپه‌ره‌یه‌ک له میژووی گه‌لی کورد*، هه‌ولیر، ده‌زگای چاپ و بلاو‌کردنه‌وه‌ی موکریانی.

Bhabha, Homi (1994) *location of culture*, London: Routledge

Chacrabarty, Dipesh (2002) *habitation of modernity ~ essay in the wake of subaltern studies*, London: university of Chicago

Hall, Stuart (1993) *cultural identity and diaspora* in colonial discourse and postcolonial theory edited by Williams Patrick and Laura Chrisman, London: Routledge

Janmohamed, R. Abdul (1993) *the economy of Manichean allegory in postcolonial studies Reader* edited by bill Ashcroft & Helen tiffin, London: outledge

Spivak, Gayatery (1993) *can subaltern speak?* In colonial discourse and postcolonial theory edited by Williams Patrick and Laura chrisman, London: Routledge

Spivak, Gayatery (1998) *in other world: essay in cultural politics*, London: Routledge

Young, Robbert (2005) *colonial desire: hybridity in theory culture and race*, London: Routledge